

بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابک پیشوایی ایشان بیرون آمده است. گویا نه سال نخست یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوایی جاویدان بن شهرک بوده است، که پیش ازین ذکرش رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بیست و دو سال بابک پیشوایشان بوده است و اینکه طبری مدت کامروایی ایشان را سی سال مینویسد از آغاز خروج جاویدان شمار کرده است و اینکه مورخان دیگر بیست سال نوشته اند مدت پیشوایی بابک را بشمار آورده اند.

بدین گونه تقریباً مسلم میشود که خرم‌دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده‌اند و پس از آن در نتیجه سخت‌گیری‌های خلفا یاهمه آن گروهی که در سرزمین اصفهان بوده‌اند بدین نواحی آذربایجان گریخته و در کوهستان سخت سبلان خود را پناه داده‌اند یا اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآیین و مسلک خود جلب کرده‌اند.

تا زمانی که مأمون زنده بود، چون از خلفای دیگر نرم‌تر و با ایرانیان سازگارتر بود و از مادر ایرانی زاده بود و کار گزاران بزرگ دربارش ایرانیان بودند، چندان بر ایشان سخت‌نگرفتند و درین شک نیست که مأمون در میان خلفای بنی العباس این برتری را داشت که سلیم النفس و مهربان و زیر دست نواز بود و از خونریزی‌ها و سخت‌گیری‌های بی‌دریغ، که دیگران از خاندانش، بدان بدنام شده‌اند می‌پرهیزید و چون مادرش مراجل نام از مردم باذغیس درخراسان بود و بکوشش و دلاوری ایرانیان بر برادر خود امین‌چیره شد و خلافت را از او گرفت و مردان بزرگ دربارش فضل و حسن پسران سهل و احمد بن ابی خالد احوال و خاندان حسین بن مصعب یعنی طاهر و برادران و پسران و برادرزادگان وی که رشته حکمرانی بدست ایشان بود همه ایرانی بیدار و دلسوز نسبت بهم نژادان و آب و خاک پدران و نیاکان خود بودند و او را هم بدین خوی و خصلت برانگیخته بودند.

اما چون معتصم بخلافت نشست آن سیاست‌ها در گون شد و چندتن از پیشوایان ترکان خزر چون شناس و ایتاب و بوغای کبیر در دربارش راه یافتند و آن بکرنگی و اتحادی که خانواده برمکیان در میان ایرانیان در بار بغداد پی افکنده بودند و پس از ایشان تاچندی مانده بود پس از مأمون بنفایق بدل^۸ شد و میان افشین و خاندان طاهریان رقابت سختی آشکار گشت. افشین خیدر بن کاوس شاهزاده ایرانی بود که از شهر اسروشنه در ماوراء

النهر باسیری بیغدادش برده بودند و تعصب ایرانی را برجای داشت و از آیین پدران خود دست نهشته بود، حتی قرآینی در میانست که دین مانوی داشته و در تمام مدتی که در بغداد بوده همواره اندیشه دیار خویش می پخته و از دور بودن از خانه پدری خود دلگیر بوده و آرزو داشته است بخراسان و ماوراءالنهر باز گردد و سرزمین پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله ابن طاهر حکمرانی خراسان داشت و او را ازین اندیشه مانع بود و پسر عم پدرش اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد و یکی از متنفذترین مردان دربار معتصم بود و وی نیز رقیب زورمند افشین بشمار میرفت، افشین در صدد شد که عوامل ایرانی دیگر را که با طاهریان دل یکی نداشتند بخویش جلب کند و از یک سوی بابک خرم دین و از سوی دیگر مازیار پسر قارن حکمران طبرستان را با خویش هم دست و با طاهریان دشمن کرد و ایرانیان دیگری که در بغداد نفوذ داشتند چون محمد بن حمید طوسی و یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد ابن ابی خالد و علی بن صدقه و علی بن هشام گاهی بسوی طاهریان و گاهی بسوی افشین مایل میشدند و آن پیوستگی که در دربار بغداد در میان ایرانیان بود بدو گانگی بدل شد که از یک سوی طاهریان و از سوی دیگر افشین و از یک سوی هم ترکان دربار بایکدیگر کشمکش داشتند و ازین حیث بایرانیان زیان بسیار رسید و چون در میان ایرانیان نفاق افتاد قهرآ تازیان بریشان غلبه کردند و خلیفه نیز ازین دو گانگی سود میبرد.

زد و خورد های بابک

ابن واضح یعقوبی در تاریخ خود در وقایع روزگار معتصم مینویسد: «کار بابک بالا گرفت و محمد بن البعیت با او همراه بود و عصمة الکردی صاحب مرند از وی پیروی داشت و معتصم طاهر بن ابراهیم برادر اسحق بن ابراهیم را که عامل آن سرزمین بود فرستاد و او را فرمان داد که با آن مردم بجنگد و چون وی بدان سرزمین رسید ابن العبیث بمعتصم نوشت و خبر داد که فرمانبردار اوست و چاره کار بابک و پیروان وی را میندیشد سپس با عصمة الکردی خداوندگار مرند مکر کرد و دخترش را گرفت و بمرند رفت، سپس او را بسرای خود خواند و او را با کسانی که با وی بودند داده داد و مستشان کرد و شبانه ایشانرا بدژی از آن خود برد که بآن «شاهی» میگفتند

و سپس ایشانرا نزد معتصم فرستاد و معتصم او را بخشید و خلعت داد و این
 بدانجهت بود که وی طاهر بن ابراهیم را از آنچه رفته بود آگاه کرد و
 خواست که سلاح و ستور برایش بفرستد تا آنها را روانه کند و طاهر این
 کار را کرد و آنها را نزد معتصم فرستاد و خبرشانرا باو نوشت و معتصم با
 اسحاق تندی کرد و گفت از برادرت کاری ساخته نیست و جز از ابن البعث کار
 بر نمی آید و افشین خیدر بن کاوس اسروشنی را فرستاد و حکمرانی همه آن
 سرزمین را باو داد و باوی اموال و خزاین سلاح فرستاد و چون افشین بجبل
 رسید آنچه در آنجا سپاهیان و سرکردگان بودند با خود برد و در میان وی
 و بابک جنگهایی در گرفت و لشکر گاه او در جایی بود که «برزند» میگفتند
 و از آنجا بجایی رفت که «سادر اسب» مینامیدند و در آنجا جنگ کرد تا
 آنکه برف بسیار شد، سپس ببرزند باز گشت و کسی را از خود در سادر-
 اسب گماشت و در آن سرزمین میگشت و به «دروذالروذ» رفت (همانجا بیست
 که دیگران دوال روذ نوشته اند) و در آنجا خندق کند و بار و ساخت و کمین
 کرد و روز پنجشنبه، نه روز مانده از رمضان سال ۲۲۲ بید رفت. پس
 بابک کس نزد او فرستاد و از او خواست که با او سخن گوید و وی پذیرفت
 و در میانشان رودی بود و افشین گفت او را ز نهار خواهد داد و وی خواست
 که یک روز درینکار درنگ کند، گفت اگر بخواهی بشهر خود پناه ببر
 و در آنجا ز نهار بخواه و وی از دره گذشت و رفت و جنگ سخت شد و
 مسلمانان وارد شهر بید شدند و بابک باشش تن از یارانش گریخت و
 اسیران مسلمانرا که در بید بودند بیرون آوردند و آنها هفت هزار و شصت
 تن بودند و بابک بر ستور نشست و جامه پشمین پوشید و افشین ببطریقهای
 ارمستان و آذربایجان نوشت و وی را از ایشان خواست و پذیرفت که هر کس
 او را بیاورد هزار هزار درهم بدهد و از سرزمینشان برود. پس بابک نزد
 مردی از بطریقان رفت که او را «سهل بن سنباط» میگفتند و وی او را
 گرفت و با افشین نوشت و خبر داد و وی فرستاد و او را گرفت و فتح نامه نوشت
 و تدبیری را که کرده بود گفت و آن فتح را همه جا خبر دادند و کار آن سرزمین
 درست شد و وی رفت و منکجور زرغانی را که خال پسرش بود بجای خود
 گماشت و نزد معتصم رفت و وی در سرمن رای بود و سرکردگان و مردم
 چند منزل پیشباز او رفتند و دوشب مانده از ماه صفر ۲۲۳ وارد شهر شد و
 بابک سوار بر فیلی با او بود تا اینکه بر معتصم وارد شد و وی فرمان داد دستها

و پاهای بابک را بریدند سپس وی را کشت و در سر من رای بدار زد و بر ادرش
عبداللہ را بغداد فرستاد و اسحق بن ابراهیم او را کشت و بر سر پل در جانب
شرقی بغداد بدار کشید. »

عمادالدین ابن کثیر در «البدایة والنہایة» نخست در وقایع سال
۲۲۱ می نویسد: درین سال جنگ سختی در میان بغا الکبیر و بابک در گرفت
و بابک شکست خورد و گروهی از یارانش کشته شدند و سپس افشین و بابک
با هم جنگیدند و افشین او را شکست داد و گروهی از یارانش پس از جنگهای
دراز کشته شدند .

سپس در وقایع سال ۲۲۲ میگوید: درین سال معتصم سپاهیان بسیار
برای یاری افشین در جنگ با بابک تجهیز کرد و سی هزار هزار درهم برای
هزینه لشکر نزد او فرستاد و جنگ سختی کردند و افشین بند شهر بابک را
گشاد و هر چه در آنجا بود تاراج کرد و این روز آدینه ده روز مانده از
رمضان بود و پس از محاصره و جنگهای سخت و کشتار بسیار و کوشش فراوان
این کار شد .

چون مسلمانان گرد شهر وی را که بند نام داشت و حاکم نشین وی
و جایگاه کامرانیش بود گرفتند با کسانی که در آنجا بودند و پسر و مادر
و زنش گریخت و با اندک مردمی ماند و خوراک برایشان نمانده بود و
یکشت زاری رسیدند و وی غلام خود را بدانجا فرستاد و پولی داد و گفت :
زر بده و آنچه نان دارد از بوستان. کسی که انباز کشتکار بود وی را از دور
دید که نان می ستاند و گمان برد که بزور میگیرد و بدژی که آنجا بود
رفت و نایب خلیفه در آن بود که او را سهل بن سنباط می گفتند ، تا از ویاری
بخواهد و وی خود سوار شد و رفت و آن غلام را یافت. گفت: چه خبر داری؟
گفت: هیچ، چند دینار باو دادم و نان ازو گرفتم. گفت: از کجایی؟ وی
میخواست کار را ازو پوشیده دارد و او الحاح کرد. گفت: از غلامان با بکم .
گفت: کجاست؟ گفت: نشسته و منتظر است. سهل بن سنباط نزد او رفت و چون
او را دید دستش را بوسید و گفت: سرور من، آهنگ کجا داری؟ گفت: اندیشه
دارم بر سر زمین روم بروم. گفت: کجا میروی؟ بدژ من پناه بر من غلام و
و خدمتگزار توام. چیزی نگذشت که برو خدعه کرد و وی را با خود بدژ برد
و نزد خود فرود آورد و ازو بدیرایی بسیار کرد و ارمغان داد و بافشین نوشت
و او را آگاه کرد. وی دو تن از سرکردگان را برای گرفتنش فرستاد، نزدیک

آن دژ فرود آمدند و با بن سنباط نوشتند. وی گفت: در جای خود بمانید تا دستور من بشما برسد. سپس بیابك گفت: تو درین دژ مانده ای و دلتنك شده ای، من در اندیشه آنم که امروز بشکار بیرون روم و باز وسك با من هست، اگر خواهی با ما بیرون بیا که از دلتنگی و غم برهی. گفت: آری. پس بیرون رفتند و ابن سنباط نزد آن دوسر کرده فرستاد و گفت: در فلانجا و در فلان وقت روز باشید. چون بدان جای رسیدند آن دوسر کرده با سپاهسانی که با ایشان بودند پیش آمدند و گرد بابك را گرفتند و ابن سنباط گریخت. چون وی را دیدند نزدش رفتند و گفتند: از ستور خود پیاده شو. گفت: از کجایید؟ گفتند: از پیش افشین آمده اند و وی از ستور خود فرود آمد و پیراهنی سفید در بر و موزه ای کوتاه در پا و بازی در دست داشت. بسوی ابن سنباط نگریست و گفت: خدای ترا زشت کند! اگر مالی از من میخواستی هر چه میخواستی بگو میدادم. سپس او را سوار کردند و با خود پیش افشین بردند و چون نزدیک وی رسیدند بیرون آمد و او را دید و بلشکریان دستور داد دو صف بکشند و بابك را دستور داد پیاده شود و در میان مردم در آید و راه برود. وی این کار را کرد و آنروز بزرگواری بود و در شوال آن سال بود. سپس برونگهبانان گماشت و زندانش کرد، پس از آن این را بمعتمضم نوشت و وی دستور داد که او را با برادرش نزد وی ببرد و برادرش را هم گرفته بودند و نام برادر بابك عبدالله بود. افشین ایشان را در پایان این سال بیغداد برد و در آن سال بیغداد نرسید.

سپس در حوادث سال ۲۲۳ می گویند: در روز پنجشنبه سوم صفر این سال افشین بر معتمضم با ما را وارد شد و بابك با او بود و برادر بابك نیز با وی بود و تجمل فراوان کرده بودند. معتمضم پسر خود هارون الوائق را فرمود که پیشباز افشین رود و از بس معتمضم بکار بابك دل داده بود هر روز اخبار افشین را بوی میرساندند و معتمضم دو روز پیش از رسیدن بابك بر برید سوار شد تا اینکه بیابك برسد و وی نمی شناختش، برونگریست و باز گشت. چون روز رسیدن او فرا رسید معتمضم خود را آماده کرد و مردم دو صف کشیدند و فرمان داد بابك را برقیل نشانند تا کارش آشکار شود و بشناسندش و وی قبای دیبا بر تن و کلاه نوک دار دوره دار از سمور بر سر داشت و فیل را آراسته و گردش را گرفته و حریر و کالاهای دیگر شایسته

بر آن بسیار پوشانیده بودند ... چون بپیش معتصم رسید فرمان داد دست و دو پای او را ببرند و سرش را بتراشند و شکمش را بدرند، سپس فرمان داد سرش را بخراسان ببرند و بیکرش را در سامره بدار بکشند و بایک در شب کشته شدنش که شب پنجشنبه سیزده روزمانده از ربیع الاخر این سال بود می خورده بود و این ملمعون در مدت ظهور خود که بیست سال بود دو پست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن کشته بود چنانکه ابن جریر گوید و گروهی را اسیر کرده بود که بشمار در نمی آید و از فرزندان هفده مرد و از زنان وی و فرزندان بیست و سه زن از خاتونها گرفتار شده بودند و نژاد بایک از کنیزکی بود رسوا و باو آنچه سزاوار بود رسید و مردم از بدی او آسوده شدند پس از آنکه گروه فراوان و مردم بسیار از عوام فرومایه شقیته او شده بود . و چون معتصم وی را کشت تاج بر سر افشین گذاشت و دو گردن بند گوهر باو داد و بیست هزار هزار درهم بوی بخشید و ولایت سندرا باو داد و شاعران را فرمان داد که نزد او بروند و وی را بدین نیکی که با مسلمانان کرده بود و سرزمین بایک را که بنام میگفتند ویران کرده بود بستایند و آنجا اکنون ویرانه است ...

مؤلف مجمل التواریخ و القصص در خلافت معتصم می گوید: « بایک خرمه دین همدان و نواحی آن همه بگرفته بود و معتصم اسحق بن ابراهیم امیر بغداد را بحرب وی فرستاد و بدیه شهر ستانه با ایشان حرب کردند و هزیمت شدند و کارزار ایشان و احوالها درازست ... پس بایک را کارزار از اندازه بگذشت و معتصم افشین را بحرب بایک فرستاد و افشین لقب پادشاهان اسروشنه است و نامش خیدربن کوس بود و اصل او از ماوراءالنهر و افشین سوی ارمینیه آمد و بایک در کوههای آن حدود جایهای عظیم دشوار گزیده بود و قلعه ساخته بود و بسیاری روزگار و حادثها رفت تا آخر کار بایک گرفتار شد بدست او و حیلت کردن سهل بن سنباط بر قلعه خویش و بایک را، بعد از گریختن از قلعه ، آن جایگان بداشتن و امید دادن و این سهل از دهقانان بود. افشین کس فرستاد و بایک را بصید بیرون آورد ، تا سپاه او را بگرفتند و بعد مدتها این فتح بر آمد و او را پیش معتصم آوردند ، بسامره ، بفرمود تا دستش ببریدند و شکم بشکافتند و بس سرش آوردند و تنش را بسامره بردار کردند و سرش در بلاد اسلام بگردانیدند، که آفتی عظیم بود مسلمانی را ... »

آغاز جنگ‌های بابک

در باره جنگ‌هایی که بابک بالشکریان خلقای بغداد کرده است برخی از جزئیات را تاریخ نویسان ضبط کرده اند : حاج خلیفه در تقویم التواریخ آغاز کار خرم دینان را در کوهستان آذر بایجان در سال ۹۱۲ آورده و میگوید : هلاکی آنقوم بدست حازم . گویا این همان سال است که جاویدان ابن شهرک بیرون آمده است .

بابک کار خود را در سال ۲۰۱ آغاز کرده است چنانکه در تقویم التواریخ نیز آمده و فصحی در مجمل در حوادث سال ۲۰۱ مینویسد : خروج بابک الغرمی در جاویدانیه و جاویدانیه را بجاویدان بن سهل باز خوانند، که صاحب بند بود و بابک دعوی میکرد که روح جاویدان در وی ظهور کرده است و در اطراف ممالک دست بفساد آورد .

گردیزی در زین الاخبار در خلافت معتصم چنین آورده است : « مردمان سپاهان و همدان و ماسبدان اندر دین خرمی شدند و مذهب بابک خرم دین گرفتند و لشکر انبوه بر بابک گرد آمد . معتصم مراسم بن ابراهیم را ، که امیر بغداد بود ، بحرب ایشان فرستاد . او برفت و با خرم دین حرب کرد و شست هزار مرد را از ایشان بکشت و باقی بگریختند و زمین ارمینیه و آذربایجان بستند ، و چون لشکر اسلام سوی خرم دینان متواتر گشت بابک خرم دین ضعیف گشت ، پس از ملک روم استعانت خواست و ملک الروم بنصرت بابک بیرون آمد و شهر زبیره را ویران کرد و باز گشت و چون خبر بمعتصم رسید ضجر گشت ، بدان سبب که همه سپاهیان بحرب بابک مشغول بودند ، چیزی نکفت و چون افشین از حرب بابک باز آمد معتصم پرسید که : از شهرهای روم کدام توانگرتر ؟ گفتند : عموریه ، که دارالملک رومست . پس معتصم بفرمود تا سازغزای روم کردند ... و بابک خرم دین اندر ولایت بسیار تباهی کرد و بسیار مردم را از راه ببرد و نشست او اندر کوه‌های تنک و تاریک بود و جای سردسیر و چون لشکر آنجا شدی با آن خرم دینان مقاومت نداشتندی کرد ، از تباهی جای و از سردی هوا و هر چیزی و فساد بابک بیست و دو سال برداشت و مر محمد بن حمید الطوسی را بفرستاد ، هزیمت شد و عبدالله بن طاهر نیز برفت . چون حدیث خراسان پیش آمد

او خراسان را بر حرب بابك اختيار كرد و ابراهيم بن الليث را نیز بفرستاد ،
 هر يمت شد پس افشين را بفرستاد كه سرهنگي بزرگ بود و از سر و شنه بود ، ولایت
 ماوراءالنهر و آنجا ملك را افشين خوانند و نام او خیدر بن كلوس بود و افشين با
 برادر خویش فضل و خویشان خویش دیو داد بن زردشت و یاران ایشان برفت
 و بابك عصمت بن ابی سعید را با سه هزار مرد پیش افشین فرستاد و محمد بن
 بعیث عصمة را با ده سرهنگ بحصار خویش مهمانی ساخت و همه را بکشت
 و عصمة را بدیوار حصار آورد و گفت: دیگر سرهنگان را آواز ده و اگر نه
 ترا بکشم. او صد تن را ، از آن سرهنگان و پیشروان سیاه ، آواز داد. همه
 اندر حصار آمدند ، یکان یکان همی در آمدند و همی کشتند ، تا همه را کشتند.
 پس عصمة را با آن سرهای صد تن نزدیک افشین فرستاد و افشین بنزدیک
 معتصم فرستاد و افشین بر سر دره بنشست و هفت ماه [آنجا ماند] كه اندر آن
 تنگها نتوانست رفت و هو اسرد شد و افشین ضجر گشت و پس بجمیات كردن
 مشغول شد و نامه نوشت و از معتصم مال خواست و معتصم بصحبت بوغا صد
 خروار درم فرستاد و افشین بنزدیک بابك كس فرستاد و بفرمود او را
 تا بسه منزلی فرود آید و خود از سر دره برفت و بفرمود تا آن مال بیک منزلی
 بیاوردند ، بر روز و شب باز گردانید و خود با ستوران بسر دره آمد و بابك خبر
 مال آوردن و برخاستن افشین یافته بود. پس بابك بسر دره آمد ، با پنج
 هزار مرد و با بوغا بر آویخت و افشین از پس اندر آمد و بسیار كشش كرد و
 بابك بگریخت و هزار مرد كشته شد و افشین از سر دره با پانزده هزار مرد
 اندر آن دره ها و تنگها شد و بجزم میرفت و بوغا و محمد بن بعیث را با پنج
 هزار مرد پیش بفرستاد و خود با پنج هزار مرد همی رفت و پنج هزار دیگر را
 تعبیه كرد و فوج فوج بسر كوهها همی راند و بابك خبر یافت ، با دو هزار مرد
 بیرون آمد و شبیخون كرد و بر فوج زد و ایشان راهزیمت كرد و افشین
 باردیبل شد و بوغا و برادر افشین نیز لختی آویختند و برفتند و باردیبل
 آمدند و زمستان آنجا بودند و چون بهار آمد معتصم زر فرستاد و مال
 بسیار و روی ببابك نهادند و اندر دره شدند و پیش حصار بابك لشكر فرود
 آوردند ، سی هزار مرد با سلاح و آلت تمام و پیوسته حرب همی كردند ، تا قوم
 بابك مقهور گشتند و بسیاری از ایشان كشته شدند و باقی همه گریختند ،
 تا همه قوم بگریخت و ببابك بماند با تنی چند از نزدیکان خویش و چون آن
 حصار سخت خالی شد او نیز با برادر و نزدیکان خویش از حصار بیرون آمد

و بگریخت و هم اندر آن کوهها پنهان همی بود و مسلمانان آن حصار را
ویران کردند و بابک راهمی طلب کردند و دید بانان برهراهی نشانند و
بابک اندر میان آن کوهها و درختان بود، تا ستوه گشت و مقهور شد و در ماند.
پس فرصت همی جست تا دید بانان نیمروزی همی بختند، و از کوه بیرون آمد
و برایشان بگذشت و سوی حصار آمد...»

طبری میگوید: درین سال (۲۰۱) بابک خرمی بر مذهب جاودانیه
بیرون آمد که اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بند بودند و دعوی کرده که
روح جاویدان در حلال کرده و آغازفته کرد. ابن الاثیر و مولف تاریخ
نگارستان و مولف منتظم ناصری نیز این نکته را تایید کرده و خروج بابک
را در سال ۲۰۱ نوشته اند.

ابن قتیبہ در کتاب المعارف دو سبب خروج بابک چنین نوشته است
که: چون خبر مرگ هرثمة (بن اعین) پیسرش حاتم بن هرثمة، که در
ارمنستان بود، رسید دانست که بر سر پدرش چه آمده است بازادان آن
دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بخلاف مامون خوانند و درین
میان او مردو گویند سبب خروج بابک همین بود و بابک بیست و چند سال
باقی ماند. آغاز دعوت بابک را بردین جاویدانین و آغاز جنگ با خلیفه را
ابن العبری نیز در سال ۲۰۱ نوشته است.

ابن خلدون آغاز کار بابک را در سال ۲۰۲ آورده و گوید بابک در
۲۰۲ بدعوت جاویدان بن سهل آغاز کرد و شهر بند را گرفته بود و آن شهر
بر جای بلند بود و مامون بجنگ با وی پرداخت و سپاه فرستاد و جمعی
از لشکریان بابک را کشتند و دژهایی را که در میان اردبیل و زنجان بود
ویران کردند.

جنگهای ۲۰۴ - ۲۱۱

پس از جنگهای ۲۰۱ و ۲۰۲ جنگ دیگری که در میان سپاهیان مامون
و لشکر بابک روی داده در سال ۲۰۴ بوده است و طبری درین زمینه
میگوید: درین سال یحیی بن معاذ با بابک جنگ کرد و هیچ یک را پیشرفت
نبود. ابن الاثیر نیز همین نکته را آورده است. ابن قتیبہ در کتاب المعارف
گوید: در سال ۲۰۴ چون مامون بیفداد رسید یحیی بن معاذ را بجنگ بابک
فرستاد و یحیی شکست خورد.

در سال ۲۰۵ نیز جنگ دیگری روی داده و ابن الاثیر گوید : مامون عیسی بن محمد بن ابی خالد را حکمرانی ارمنستان و آذربایجان داد و بجنگ بابک فرستاد . مواف منتظم ناصری گوید : دادن مامون ولایت جزیره را بهیحیی بن معاذ و ولایت آذربایجان و ارمنیه را به عیسی بن محمد بن ابی خالد و مامور کردن او را بجنگ بابک خرمی . پیداست که درین سال بهیحیی ابن معاذ از حکمرانی ارمنستان و آذربایجان عزل شده و بحکمرانی جزیره رفته و بجای او عیسی بن محمد را با آذربایجان و ارمنستان فرستاده اند . فصیحی همان گفته ابن الاثیر را تایید کرده است .

در سال ۲۰۶ بار دیگر همان عیسی بن محمد بن ابی خالد مامور جنگ با بابک شده و بابک را شکست داده است .

در ۲۰۸ علی بن صدقه معروف بزریق از جانب مامون حکمران ارمنستان و آذربایجان و مامور جنگ با بابک شده است .

در ۲۰۹ احمد بن جنید اسکافی بجنگ بابک رفت و بابک اسیرش کرد و ابراهیم بن لیث بن فضل را حکمرانی آذربایجان دادند .

در ۲۱۱ محمد بن سید بن انس حکمران موصل بدست ملازمان زریق علی بن صدقه از دی موصلی کشته شد و مامون ازین واقعه خشمگین گشت و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابک خرمی فرستاد و او را حکومت موصل داد . مواف شاهد صادق خروج بابک را در حدود تبریز درین سال می نویسد .

خوندمیر در حبیب السیر می گوید : « در سنه ۲۱۰ (۲۱۰) بابک خرم دین ، که او را بابک خرمی نیز گویند ، خروج نمود و این بابک مردی ملحد پیشه بود و دین مزدک داشت و بزعم او اکثر مجرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده ، هر کس را از اهل اسلام میدید بقتل می رسانید و جمعی کثیر متابعت آن شریر کرده ، پناه بقلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مامون بجنگ او فرستاد منهزم باز آمدند . »

جنگهای سال ۲۱۲

خوندمیر در روضة الصفا میگوید : « آورده اند که در ایام خلافت مامون بابک خرم دین در نواحی آذربایجان و بیلقان خروج کرده جمعی کثیر متابعت او کردند و پناه بموضعی حصین بردند و بابک مردکی ملحد

بود و دین مزدك داشت و بزعم او اكثر مجرمات مثل مباشرت با محارم
 و غیر آن مباح بود و در مهذب آخر و ج قلمهای با متانت عمارت کرد و هر لشکری که
 بچنگ او رفت منهزم باز آمد و مامون در سنه اثنی عشر و ماتین (۲۱۲) محمد بن
 حمید طوسی را بچنگ او نامزد فرمود. او بعد از آنکه بیک سال و کسری با
 لشکر بابک محاربه نمود بعد از شهادت فایز گشت و کار بابک قوی شد و
 چون خیر قتل محمد بن حمید مامون رسید عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین
 را، که از قبل او والی مصر بود، متخیر ساخت میان امارت خراسان و مقرب
 زمین و امارت آذربایجان و ارمینیه و حرب بابک. او امارت خراسان
 اختیار کرد و بآن ناحیه رفت، زیرا که برادرش در خراسان وفات یافته بود و
 هرج و مرج در آن دیار پیدا شده و بعد از رفتن عبدالله طاهر مهم بابک
 قوی تر گشت.»

ابن واضح یعقوبی در حوادث سال ۲۱۲ که ذکر از وقایع آذربایجان
 میکنند میگوید: مامون طاهر بن محمد صفغانی را حکمرانی ارمستان و آذربایجان
 داده بود و گویند بلکه هرثمه بن اعین را از همدان فرستاد و وی آهنگ
 عراق داشت پس بورثان رفت که از اعمال آذربایجان بود و بسر کردگان
 ارمستان و فرماندهان لشکر آنجا نوشت و ایشان به مامون بیعت کردند و
 حکمران آنجا از سوی مخلوع (امین) اسحق بن سلیمان بود و عمر و العزرون
 و نرسی و عبدالرحمن بطریق الران و گروهی از بطریقان با او بودند و
 برید بر دعه رسید تا مردم را وادارد پسرش را آنجا بیرون کنند و طاهر
 کار گزار مامون مرز هیر بن سنان تمیمی را بالشکریان بسیار فرستاد و
 باهم رو برو شدند و چنگ کردند. سپس اسحق بن سلیمان و یارانش شکست
 خوردند و پسرش جعفر بن اسحق بن سلیمان را برده کردند و وی را با
 اسیران دیگر نزد مامون فرستادند و طاهر صفغانی تنها چند روز آنجا ماند
 تا اینکه عبدالملک بن الجحاف سلمی که خلع شده بود برو بیرون آمد و
 و بر مردم بیلقان تاخت و طاهر را در شهر بردعه شهر بند کرد و چند ماه در
 حصار بود و چون خبر به مامون رسید سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی را
 حکمرانی داد و وی نزدیک شهر رسید و طاهر هم چنان محصور بود و او
 را بیرون آورد و روانه کرد و بعد الملک زینهار داد و کار آن سرزمین راست
 شد. سپس حاتم بن هرثمه بن اعین را حکمرانی ارمستان دادند و وی
 بآن شهر رسید و در میان معتزله و مردمزد و خوردی در گرفت و یک دیگر را

گشتند و چیزی نمانده بود نابود شوند سپس باهم سازش کردند و حاتم
 ابن هرثمه در آن سرزمین تنها اندک مدتی ماند تا اینکه خبر مرگ پدرش
 هرثمه باور رسید و چون در آنجا مرد وی از بردعه بیرون رفت و به «کسال»
 فرود آمد و در آنجا باروبی ساخت و کار می گزارد تا اینکه خلع شد و
 ببطریقان و سرکردگان ارمنستان و ببابک و خر میان نوشت و کار
 مسلمانان را در چشم ایشان بزرگ کرد و بابک و خر میان جنبش کردند و
 بابک بر آذربایجان دست یافت و چون خبر بمامون رسید یحیی بن معاذ بن
 مسلم مولی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد ... یحیی بن معاذ
 جنگهایی کرد و در آنها کاری از پیش نبرد و مامون مرعیسی بن محمد بن ابی
 خالد را فرماندهی سپاه داده بود و این در روزگار مخلوع بود و چون از
 یحیی کاری ساخته نشد عیسی را حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داد و باو
 دستور داد که لشکریان را آماده کند و بآنها از مال خود روزی بدهد .
 پس عیسی بن محمد ایشان را از مال خود روزی داد و ایشان از
 مردم سرزمین مدینه السلام (بغداد) بودند و چون از بغداد رفتند دیگر
 در آنجا از سپاهسانی که در فتنه بغداد بودند کسی نماند و چون بآن سرزمین
 رسید محمد بن الرواد از دی و همه سرکردگان آن سرزمین نزد او رفتند و خود
 را برای جنگ با بابک آماده کرد و بابک در تنگه ای باور رسید و او را شکست
 داد و عیسی از آنجا رفت و جای بی درنگ نکرد و یکی از سرکردگان باو بانگ
 زد که : ای ابو موسی ، بکجا میروی؟ گفت: درین جنگ کاری از ما ساخته
 نیست و بخت با ما یار نیست و ما از جنگ با مسلمانان هراسانیم. از آذربایجان
 با ارمنستان رفت و سواده بن عبدالحمید الجعافی برخاست ، عیسی باو
 پیشنهاد کرد که حکمرانی ارمنستان را باو بدهد و جنگ نکند، پس باو جنگ
 کرد و پس از کوششی او را شکست داد و ارمنستان بر عیسی بن محمد راست
 شد و کار بابک در بند بالا گرفت و مامون مرزریق بن علی بن صدقه از دی
 را حکمران کرد و ازو هم کاری بر نیامد . سپس ابن حمید طوسی را حکمرانی
 داد و چون خبر خلع شدنش بزریق رسید او نیز برخاست و محمد بن حمید
 بآن سرزمین رسید و زریق باو جنگید و محمد یارانش را کشت و سپس
 ازوزنهار خواست و وی زنهار داد و او را نزد مامون فرستاد. محمد بن حمید
 در آنجا ماند تا اینکه آن سرزمین را از کسانی که از ایشان باک داشت
 پاک کرد و چون توانست بجنگ بابک برود بجنگ او شتافت و جنگ سختی

در میانشان در گرفت و او در همه جنگها پیروز شد. سپس بجای تنگی رفت که زمین درشت ناهمواری بود و ابن حمید و گروهی که با او بودند پیاده شدند و پیروان بابک باورسیدند و محمد با گروهی از سرکردگانش کشته شدند و لشکر بان شکست خوردند و فرماندهی آن لشکر را مهدی بن اصرم که از خویشاوندان ابن حمید بود بدست گرفت و این واقعه در آغاز سال ۲۱۴ روی داد. چون محمد بن حمید کشته شد مامون مر عیدالله بن طاهر را حکمرانی داد و او را الوای سرزمین جبال و ارمنستان و آذربایجان بست و بقضاة و کارگزاران خراج نوشت که فرمان او را بردارند.

عبدالله بیرون رفت و در دینور ماند و بمهدی بن اصرم و محمد بن یوسف و عبدالرحمن بن حبیب که سرکردگان همراه محمد بن حمید بودند نوشت که در جایگاه خود بمانند. طلحة بن طاهر در خراسان مرد و مامون جای او را بعبدالله داد و عهد و لوای او را با اسحق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم قاضی القضاة فرستاد و عبدالله در آن سال بخراسان رفت و مامون حکمرانی آذربایجان و جنک بابک را بعلی بن هشام سپرد و حکمرانی ارمنستان را بعبدالاعلی بن احمد بن یزید بن اسید سلمی داد و او بدان سرزمین رفت و محمد بن عتاب بر جرزان (گرجستان) دست یافت و « صفاریه » (یونانیان آسیای صغیر) با او یار شدند و ابن عتاب با او جنک کرد و شکستش داد و او را در جنک هنری و شناسایی نبود. سپس مامون مر خالد بن یزید بن مزید را حکمرانی داد و کسانی را که از خاندانش در عراق در زندان بودند آزاد کرد و بجزیره فرستاد و گروهی بسیار از مردم ربیعیه را با او همراه کرد و وی بدان سرزمین رفت و چون بغلاط رسید سواده بن عبدالحمید الجعافی نزد او رفت و او زنهاردادش و سپس آهنک نشوی کرد و یزید بن حصن مولی بنی محارب بر آن جادست یافته بود. یزید بن حصن گریخت و بکسال رفت و در آنجا ماند و کس نزد محمد بن عتاب فرستاد و از او زنهارداد خواست که فرمانبرداری شود. خالد او را زنهارداد ، پس گفت صفاریه فرمانبردار تواند. محمد بن عتاب باو گفت آنها فرمان نمیبرند. خالد بسوی ایشان رفت و در جرزان یا آنها جنک کرد و شکستشان داد و ستورانشان را گرفت سپس بسازش دعوت کرد و صلح کرد که سه هزار رمکه (مادیان تخمی) و بیست هزار گوسفند بدهند و اندک زمانی آنجا ماند ... (۱) و « قیسیه » با ایشان تاختند و کار را بر خالد سخت گرفتند

(۱) در اصل افتادگی دارد

وعلی بن یحیی ارمنی با آن گروه بود و خالد وی را با گروهی برده کرد
و نزد مامون فرستاد و وی ایشان را با باواسحق معتمم سپرد و بخدمت او
گماشت. سپس مامون جای خالد را بعبدالله بن مصاد اسدی داد و خالد را
نزد خود خواند و خالد ترسید که درباره او بدی کند و چون نزد او رفت
او را بخدمت برادرش معتمم گماشت و عبدالله بن مصاد اسدی بآن سرزمین
رفت و در آنجا ماند تا درگذشت و پسرش جانشین او شد و
کار آن سرزمین بر ایشان شد و مامون مر حسن بن علی بادغیسی معروف
بمامونی را حاکم رانی داد و او بدان سرزمین رفت و کار همچنان بر ایشان بود
و وی بامردم دژلقانین جنگید و آنجا را گرفت و بدبیل رفت و در آنجا ماند
و باسحق بن اسمعیل بن شعیب تفلیسی نوشت که خراج بفرستد و اسحق رد
کرد و فرستاد گانش را باز گرداند و بتفلیس رفت و چون بآنجا نزدیک شد
نزدیک وی رفت و خراج را باو داد و وی از او درگذشت.

از ۲۱۲ بعهده جنک لشکریان خلیفه بغداد با بابک سخت تر شده
است. درین سال بنا بر ضبط ابن الاثیر محمد بن حمید طوسی از جانب
مامون بجنک بابک شد و او را فرمان داد که از راه موصل رود و
کار آن دیار را راست کند و با زریق علی بن صدقه جنک کند. محمد بن حمید
بموصل رفت و سپاه خود را بدانجا برد و لشکر دیگری از مردم یمن و
ربیعہ گرد آورد و بجنک زریق شتافت و محمد بن سید بن انس از دی باوی
بود. چون خبر بزریق رسید آهنک ایشان کرد و در زاب دو سپاه بیک دیگر
رسیدند. محمد بن حمید نزد زریق فرستاد و او را بطاعت خواند اما وی
از پذیرفتن آن طاعت سرپیچید و در میان نشان جنک سخت در گرفت و زریق
و سپاهش درهم شکسته شدند و از محمد زینهار خواست و چون وی را زینهار
داد نزد او رفت و محمد او را نزد مامون فرستاد و مامون بمحمد فرمان داد
که همه دارایی زریق را بستاند و روستاهای او را ضبط کند. محمد
فرزندان و برادران زریق را بخواند و با ایشان آن فرمان را در میان نهاد
و ایشان هم فرمان خلیفه را پذیرفتند. پس محمد بن حمید بآذربایجان رفت
و محمد بن سید را از سوی خود در موصل گماشت و چون حمید بآذربایجان
رسید با مخالفان جنک کرد و لیلی بن مره و کسانی را که از در مخالفت
در آمده بودند گرفت و نزد مامون فرستاد و خود بجنک بابک رفت. ابن
قتیبہ در کتاب المعارف جنک محمد بن حمید را با بابک در سال ۲۱۰

آورده است.

نظام الملك در سیاست نامه جنگهای محمد بن حمید را چنین روایت می کند: « در سال دو بیست و دوازده از هجرت ، در عهد مامون ، چون خرم دینان خروج کردند ، از ناحیت اصفهان ، قومی از باطنیان بایشان پیوستند و فسادها کردند و باذربایگان شدند و ببابک پیوستند و مامون محمد بن حمید الطایبی را بحرب بابک فرستاد ، تا باخرم دینان حرب کردند و فرموده بود تا بازریق بن علی بن صدقه حرب کنند ، که او عاصی شود بود در کوهستان عراق می گشت و غارت می کرد و کاروانها می زد و محمد بن حمید بتمجیل رفت و از خزینة مامون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد . مامون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد . پس بحرب بابک رفت . میان او و میان بابک شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابک بالا گرفت . »

مؤلف مجمل فصیحی مامور شدن محمد بن حمید را بجنک بابک در سال ۲۱۳ ضبط کرده است.

جنگهای سال ۲۱۴

در ۲۱۴ باز جنک دیگر در میان محمد بن حمید و بابک در گرفت و درین جنک محمد بن حمید کشته شد . سبب این بود که چون محمد بن حمید کسانی را که در راهها گماشته بودند شکست داد بسوی بابک رفت و سپاه و آذوقه فراهم آورد و جمع کثیری سپاهیان داوطلب از شهرهای دیگر برداشت و از راههای تنگ و گردنها گذشت و چون از هر کتلی می گذشت کسانی را ، از همراهان خود ، در آنجا بیاسبانی می گماشت تا اینکه به محل هشتاد سرفرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسرمین بابک باکسان خود رای زد و ایشان رای دادند که بدان دیار برود و سستی را معلوم کردند که از آنجا وارد شود . وی رای ایشان را پسندید و سپاه خود را تعبیه کرد . محمد بن یوسف بن عبدالرحمن طایبی معروف بابوسعید را در قلب لشکر و سعدی بن اصرم را در میمنه و عباس بن عبدالجبار بقطین را در میسره گذاشت و محمد بن حمید خود با گروهی در پی ایشان جای گرفت و مراقبشان بود و

ایشان را گفت اگر در صفها رخنه‌ای افتد آنها را ببندند و بابك از كوه بریشان مسلط بود و مردان خود را بكمین ایشان نشانند و در زیر هر تخته سنگی گروهی جاداد و چون سپاه محمد بن حمید پیش رفت و لشکریان از كوه بالا رفتند و تاسه فرسنگ رسیدند آن جمع از كیننگاه خود بیرون جستند و بابك با سپاه خود بر سر ایشان تاخت و ایشان را درهم شکست و ابو سعید و محمد بن حمید سپاه خود را بیاداری فرمان می دادند اما سودی نپخشید و آن لشکر هزیمت گرفت و محمد بن حمید بجای خود بود اما سپاهیان میگریختند و جان بدر می بردند . چون خرم دینان وی را دیدند و از جامه و رفتارشان دانستند که پیشوای آن گروهست برو تاختند و زوبینی بر اسب زدند و او بزمین افتاد و کشتندش . این محمد مردی پسنبدیده و بغشند بود و شاعران بسیار وی را مرثیت گفتند و چون این خبر بمامون رسید هر اسان شد و عبدالله بن طاهر را بچنگ بابك مامور کرد و او در دینور ماند و سپاه خود را آراست .

نظام الملك در سیاست نامه در بیان این واقعه مینویسد : «خرم دینان باصفهان باز شدند و مامون از کشتن محمد عظیم دلتنگ شد . در حال عبدالله طاهر را ، که والی خراسان بود ، نامزد کرد و بحرب بابك فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذر بایجان بدو داد و عبدالله برخاست ، با آذر بایجان شد . بابك با او مقاومت نتوانست کردن ، در درژی گریخت سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پیرا کنندند .»

ابن قتیبه در کتاب المعارف در همین باره مینویسد که . چون محمد بن حمید در ۲۱۴ کشته شد مامون عبدالله بن طاهر را ، که در دینور بود ، حکمران جبل کرد ، که بخراسان رود و علی بن هشام را بچنگ بابك بفرستد . ابن طیفور در کتاب بغداد در وقایع همین سال مینویسد : مامون عبدالله بن طاهر را ولایت خراسان داد و او را مامور چنگ بابك کرد و او در دینور ماند و سپاه فرستاد . سپس مامون علی بن هشام را بچنگ بابك فرستاد .

مؤلف منظم ناصری نیز ولایت علی بن هشام را در جبل و قم و اصفهان و آذر بایجان در همین سال آورده است .

در باره ماموریت عبدالله بن طاهر ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال چنین مینویسد : چون کار بابك بالا گرفت مردم بریشان شدند و فتنه بالا گرفت

و آغاز کارش این بود که هر که در گردا گرد بند بود میکشت و شهرها و روستاها را ویران میکرد، تا اینکه کارش بالا گرفت و رسیدن بوی دشوار بود و شکوهش بسیار شد و چون این آگاهی بمامون رسید عبدالله بن طاهر ابن حسین را با سپاه فراوان بجنک وی فرستاد و عبدالله رفت و در اطراف دینور جا گرفت، در جایگاهی که امروز بقصر عبدالله بن طاهر معروفست. پس از آنجا رفت تا نزدیک بند رسید و کار بابک سخت شد و مردم از او هراسان شدند و با او جنگیدند و دست برو نیافتند و گروهی از سرکردگان کشته شدند و از آن جمله محمد بن حمید طوسی بود که ابو تمام در مرثیه او قصیده ای سروده است.

جنگهای ۲۱۷ و ۲۱۸

در ۲۱۷ بگفته ابن طیفور مامون حکمرانی جبال و جنک با خرم دینانرا بطاهر بن ابراهیم سپرده است و وی پنج روز مانده از شعبان آنسال از بغداد بیرونشد.

در همانسال ۲۱۷ مامون علی بن هشام را کشت و سبب آن بود که مامون وی را حکمران آذربایجان و جز آن کرده بود و چون دانست که بیداد میراند و مال مردم می ستاند و مردم را میکشد، عجیف بن عنبسه را برو فرستاد و او دانست که علی بن هشام در اندیشه آنست که بکشدش و ببابک پیوندد و چون برو دست یافت نزد مامونش برد و مامون او را بکشت و برادرش حبیب را نیز بکشت در جمادی الاولی آنسال و سرعلی را در عراق و خراسان و شام و مصر گرداندد.

در ۲۱۸ بگفته ابن الاثیر بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسپدان و جزان دین خرمی را پندیرفتند و گردآمدند و در همدان لشکرگاه ساختند. معتصم بریشان سپاه فرستاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال اینسال مامون جبال کرد و اسحق در روستای همدان با این مردم رو برو شد و ششست هزار تن از ایشانرا کشت و کسانی که مانده بودند بروم گریختند.

نظام الملک در سیاست نامه در حوادث اینسال چنین مینویسد: «چون سال دویست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و

آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مامون بروم شده بود و همه يك شب وعده نهاده بودند و بهمه ولایتها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهرها غارت کردند و در پارس بسیار مسلمانان کشتند و زن و فرزندان برده کردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدك ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودالف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست کرد ، بگریخت و بیغداد رفت . علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجمی را برده کرد و باز گشت با آذربایگان ، تا بیابك پیوندد و از جوانب خرم دینان روی بیابك نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست ، آنرا شهر ستانه خوانند ، آنجا جمع شدند و بابك بدیشان پیوست . پس معتصم اسحق را با چهل هزار مرد بچنگ ایشان فرستاد و اسحق ناگاه بر سر ایشان شد و چنگ در پیوست و همه را بکشت ، چنانکه بحرب اول از خرم دینان صد هزار مرد کشته شد و جمعی قصد اصفهان کردند و قریب ده هزار مرد با برادر علی مزدك سراها و روستاهای اصفهان غارت کردند و زن و فرزندان برده بردند و امیر اصفهان علی بن عیسی غایب بود . قاضی واعیان بحرب ایشان شدند و از جوانب فرو گرفتند و ظفر یافتند و بسیار بکشتند و زن و فرزندان ایشان برده بردند .»

آغاز این قیام خرم دینان در روزگار مامون و در پایان زندگی وی بوده و او در صد بر آمده است که ایشان را دفع کند ، اما در همین میان در گذشته است و پس از وی معتصم بدفع ایشان پرداخته ، چنانکه حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید: «در آذربایجان بابك دشمن دین لعنه الله دعوت دین مزدکی آشکارا کرد . مامون محمد بن حمید طوسی را بچنگ او فرستاد . بابك او را بکشت و کار بابك قوت گرفت . مامون پیش از آنکه تدارك کند در سابع رجب سنه ثمان عشر و ماتین (۷ رجب سال ۲۱۸) در گذشت .»

جنگهای سال ۲۱۹

در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم در جمادی الاولی وارد بغداد شد و از اسیران خرم دینی گروه بسیاری با وی بودند و گویند بجز زنان و کودکان صد هزار تن از ایشان را کشت .

در همین سال ۲۱۹ بود که گروهی از خرم‌دینان که در جنگ همدان جان بدر برده بودند بسر زمین روم گریختند و بتوفیل Théophile امپراطور قسطنطنیه پناه بردند و چندی بعد که بابک راسپاهیان بغداد محاصره کردند و کار برو تنگ شد نامه‌ای بآن امپراطور نوشت و از ویاری خواست و او نیز وعده‌یآوری داد و بتهیه سپاه و تجهیزات پرداخت. در همین زمان ماز یار هم در طبرستان آغاز مخالفت با دربار بغداد گذاشت و چنانکه پس ازین بیاید افشین هم در باطن با ایشان همداستان بود و از چهارسوی چهارتن یعنی توفیل و بابک و مازیار و افشین در برانداختن اساس خلافت بغداد می‌کوشیدند و یگانگی با یکدیگر داشتند چنانکه در سال ۲۲۳ توفیل بنا بوعده‌ای که بیابک داده بود بیاری وی سپاه بقلمر و خلافت کشید و جمعی از مسلمانان را کشت و گروهی از ایشان را، که از آن جمله بیش از هزار زن بود، باسیری برد. معتصم برای دفع این فتنه نخست بقلع و قمع بابک پرداخت، چنانکه پس ازین بتفصیل خواهد آمد، افشین را مأمور جنگ وی کرد، با آنکه در نهان افشین با بابک و مازیار هم‌دست بود و در میان نشان مکاتبه بود.

در باره همداستانی مازیار با بابک ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می‌گوید: «مازیار بابک مزدکی و دیگر زمین مجوس را عملها داد و حکم بر مسلمانان، نامسجدها خراب میکردند و آثار اسلام را محو میفرمودند». سپس در جای دیگر می‌نویسد که مازیار خود بعبدالله بن طاهر چنین گفته است: «که من و افشین خیدر بن کاس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آنکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهاننداری با خاندان کسرویان نقل کنیم، پریروز بقلان موضع قاصد افشین بمن رسید و مرا چیزی در گوش گفت. من خوشدل شدم. عبدالله طاهر گفت: چه بود آنکه ترا اعلام کرد؟ مازیار گفت: بگویم. بتملق و تواضع الحاح کرد، تا مازیار گفت: سوگندی دیگر بخورد. عبدالله سوگند خورد. مازیار با او در میان نهاد که بمن پیام آورد، از افشین، که فلان روز و فلان ساعت معتصم و پسران او، هارون الوائق و جعفر المتوکل را، هلاک خواهیم کرد...»

سرانجام افشین برای دلجویی معتصم بابک را بفریب اسیر کرد و سپس معتصم توفیل را نیز شکست سخت داد و آن فتح معروف عموره روی داد.

تئوفیل دومین پادشان سلسله فریزی از امپراطوران بیزنتیه بود، پسر میتخائیل بن جورجس معروف بمیتخائیل دوم که در سال ۱۹۳ هجری بامپراطوری رسید و دو سال بعد در ۱۹۵ عزلش کردند و باردیگر در سال ۲۰۰ بمقام خود باز گشت و در ۲۱۳ مرد و پس از و پسرش تئوفیل پادشاهی نشست و تا سال ۲۳۵ امپراطور بود. همین پناه دادن بایرانیان خرم دینی و هوا خواهی از بابك سبب يك سلسله جنگهای متمادی در میان وی و معتصم شد و سر انجام بفتح عموره انجامید که پس از پنجاه و پنج روز محاصره سپاهیان بغداد آن شهر را گرفتند و سی هزار مردم آنرا کشتند و شهر را چنان ویران کردند که تا این اواخر جایگاه آن هم معلوم نبود و درین فتح بطریق عموره را که باطس نام داشت اسیر کردند و بسامرا آوردند و چون درزندان مرد بیکرش را نزدیک بیکر بابك بدار آویختند.

جنگهای سال ۲۲۰

در سال بعد یعنی در ۲۲۰ معتصم افشین را مامور جنگ بابك کرد. نام افشین خیدر یا خنیدر پسر کاوس بود که برخی از مولفان بخطا «حیدر» ضبط کرده اند. افشین از زمانهای قدیم لقب و عنوان پادشاهی امیران محلی اسروشنه در اقصای ماوراءالنهر بود که حکمرانی آن دیار را از زمان ساسانیان پدر بر پسر داشتند، اسروشنه یا سروشنه که امروز بیشتر «استروشنه» می نویسند هنوز از آبادیهای درجه دوم جمهوری شوروی از بکستانست. در ۲۰۷ که مامون حکمرانی خراسان را بطلحه پسر طاهر ذوالیمینین داد احمد بن ابی خالد را بپیشکاری او بخراسان فرستاد و احمد بماوراءالنهر رفت و با کاوس پسر سارخره افشین آن دیار، پدر افشین خیدر بن کاوس، جنگ کرد و او را بادو پسرش خیدر و فضل برده کرد و ببغداد فرستاد. طلحه ازین فتح چنان شادمان شد که سه هزار هزار (سه میلیون) درم باحمد ابن خالد بخشید. کاوس پسر سارخره در بغداد ماند و همانجا مرد و دو پسر وی نزد مامون ماندند و تربیت یافتند و کم کم از نزدیکان دربار خلافت شدند، چنانکه افشین در دربار معتصم بزرگترین امیر بود. از نخست که کار افشین بالا گرفت در میان وی و خاندان طاهریان که در آن روزگار در دربار خلافت بسیار متنفذ بودند و مخصوصاً عبدالله بن